



نقد

و نظر

ذوق تصویرگری

به شیوه ای جادویی

خانواده 'ما حرفی از سر درد

زهرنمای زمان «نایب کنسول» نوشته مارگریت دوراس، زمانی پیریزی شده است که مقولات ضد و نقیضی همچون ستیزگویی، تجددگرایی، واقعه‌نگرایی، و هیچ‌انگاری، در قالب دو مکتب مدرنیته و پسامدرنیته طرح شده است. و بتدریج فردی خالقان آثار ادبی جای گرفته است. از آن جا که داوری در زمینه هر ایده و نظری نیازمند زمان و مجال بسیار است، تبیین و صحیح‌گذاری بر آموزه‌های مختلف، نه در قاموس تحلیل ادبی (خاصه نقد یک زمان) می‌گنجد و نه می‌تواند در کاویدن ژرفاهای یک اثر مفید واقع شود.

تنها باید اشاره کرد که زمان نویسان، همچون دیگران، معمولاً در سیطرهٔ زمانهٔ خود قرار می‌گیرند و با توجه به جو حاکم بر قلمرو ادبیات به خلق آثار خود می‌پردازند. آنان می‌کشند به اندوخته‌ها، تجارب و آراء شخصی خود - که همه بر گرفته از حقایق زمانه است - فردیتی داستانگونه بیخشند؛ هر چند که در این گستره گاه آن چنان مفتون و مجذوب ایده یا سبکی خاص می‌گردند که از خبط و خطایمن نمی‌مانند.

اصولاً لازمهٔ درک و سنجش نقادانهٔ معرفت و شناخت، داشتن ذهنی پوینده و فهمی فعال است. نویسندگان در این ارتباط گاهی دچار کژفهمی می‌شوند. پیچیدگی مباحث مطرح شده، احساس ضعف در یافتن موضوع، ناهمگونی در ساختار اجتماعی، سبک‌های مختلف باعث پدیدآمدن چنین نقیصه‌ای می‌گردد که در برخی آثار نویسندگان ایرانی نیز بعینه دیده می‌شود. در این راستا، نیاآشنائی مترجمان با مباحث یادشده و اصولاً تبدیل متن

از زبانی به زبان دیگر می‌تواند در استنباط صحیح خواننده ایجاد شبهه کند.

«نایب کنسول» که با اثرپذیری عاطفی و حسی نویسنده از مردم ستمدیدهٔ مشرق زمین آفریده شده، مصون از افتادن در این ورطه نیست. نویسنده در کار ساخت ساختمان درونی و بیرونی بنای خود زمانی به همخوانی میان عناصر داستانی مبادرت ورزیده و اسکلتبندی داستان را متقارن آفریده، و زمانی ناهمخوان و ناسازگار بوده است. چنین مسامحاتی که در نتیجهٔ تداخل دو مکتب مدرنیسم و پست مدرنیسم به وجود آمده، نه تنها باعث طرح مقولات مختلف شده، بل که باعث شده که برخی از عناصر مهم داستانی نیز به شکلی چندوجهی و کاملاً متفاوت ارائه شوند. این ناهمگونیها در درجهٔ اول، در ساختار روایی اثر دیده می‌شود. تغییر شیوهٔ روایتی داستان در بخش نخستین و پایانی از سوتی با بخش میانی باعث شده که خواننده بلافاصله متوجه آن گردد. باید اذعان داشت که در بخش آغازین و پایانی داستان به دلیل ناهمسانی جملاتی که پشت هم آمده‌اند، طرح شفاف‌تری از محیط و شخصیتها ارائه نمی‌شود و لاجرم خواننده نمی‌تواند ارتباط حسی خوبی با اثر پیدا کند. همین وضع در میانهٔ داستان به چشم نمی‌خورد. خواننده بلافاصله ارتباط حسی قوی‌ای با شخصیتها ایجاد می‌کند و بنوعی به ادامهٔ مطالعه تشویق می‌گردد. این درست زمانی است که نویسنده قصد رمزگشایی دارد و می‌خواهد هالهٔ ابهام از چهرهٔ غیرمتعارف شخصیتهای داستانی خود چون نایب کنسول و آمارای اشتراک

● کامران پارسی نژاد

ذوق تصویرگری به شیوه ای جادویی

و جلگه‌ها آواره است. زمانی که او دست از نوشتن برمی دارد، خواننده با محیط واقعی سفارت فرانسه مواجه می‌شود و زمان حال را تجربه می‌کند. نویسنده در بیان گذشته اشخاص داستانی از شیوه گفت و گو سود جسته و نخواستہ جابجائی در روند ثانیه شمار زمان رو به جلو ایجاد کند.

یکی از وجوه برجسته این اثر، آفرینش دو جهان کاملاً متفاوت و متمایز پیش روی هم است؛ جهانی که به افراد بومی مشرق زمین تعلق دارد، به آنانی که تحت استعمار قرار گرفته‌اند و در داستان در هیأت جذامیان و گرسنگان بی تکلیف ظاهر شده‌اند، و افرادی که استعمارگرند و در کمال رفاه به سر می‌برند. تقابل این دو قوم به شکل نمادین می‌تواند روایتگر دو دیدگاه سنتگرایی و مدرنیته محسوب شود. چیرگی دوره مدرنیته و از همپاشی دوره سنتگرایی در این اثر مورد ارزیابی قرار نگرفته است. در این رمان، نویسنده به نوعی پایان دوره مدرنیته را به تصویر کشیده است. او آشکارا گرایش خود را به چنین تحولاتی نشان نداده است، بل که تنها دوربین خود را آرام آرام از محیط دلپسند و زیبای استعمارگران به سوی محیط کثیف جذامیان حرکت داده، و به طور پیوسته این دو محیط را مقابل یکدیگر نمایش می‌دهد.

تصویر واقعی زندگی مردم مشرق زمین در آن دوره خاص، تنها از دریچه چشمان پیتر مورگان روایت می‌شود. اوست که ابعاد مختلف زندگی مردم منطقه را در قالب داستان مطرح می‌کند و مشکلات واقعی مردم را به تصویر می‌کشد.

بردارد. در این بخش شیوه شخصیت پردازی هم کاملاً متفاوت است. در بخش نخستین داستان، خواننده هیچ اطلاعاتی از هویت پیتر مورگان (دختر بینوایی که از خانه رانده شده) و نایب کنسول ندارد. نویسنده در این مرحله به ابهام‌گویی و ایجاد پیچش در طرح شخصیتی افراد می‌پردازد، ولی بعد از آن بناگاه هویت افراد را به شیوه ساده‌ای مشخص می‌سازد.

توصیفات راوی داستان درباره مقولات هستی‌شناسی نیز بدین منوال است. او حتی در فضاسازی، طرح کشمکشها و حادثه در سه مقطع زمانی تحول ایجاد می‌کند. در واقع نویسنده به منظور ایجاد حالت تعلیق به چنین عملی دست می‌زند و ساختار درونی و بیرونی داستانش را در سه مرحله تغییر می‌دهد. به عبارتی دیگر، آن‌جا که شخصیت‌های داستانی به مصاف هم می‌روند و در حین عمل و گفتار خود را می‌نمایانند، راوی دست از مبهم‌گویی برمی‌دارد و همه چیز را صاف و شفاف مطرح می‌سازد؛ آن‌چنان که میهمانی زن سفیر، خواننده را به یاد میهمانی‌هایی می‌اندازد که جین آستین و دافنه دوموریه در رمان‌هایشان آفریدند.

تغییر ماهیت ساختار داستان از مدرنیته به پسامدرنیته و بعد از آن مدرنیته، تنها در باب مسائل مطروحه بوده، در ارتباط با عنصر زمان نویسنده دست به نوگرایی نزده است؛ حال آن‌که روند شکل‌گیری حوادث به گونه خطی دنبال می‌شود.

پیتر مورگان در حال نوشتن داستان خود است. او دختری را خلق کرده که از خانواده رانده شده و تا مدت طولانی در بائلاقها



نایب کنسول لاهور چشمش به کلکته است، به دود و دمه، به رود گنگ، ... برمی گردد دوباره به ایوان اقامتگاهش، دوباره چشم می اندازد به صخره و نخل، به فواره ها و زنی که خفته است، به انبوه جدامیان حاشیه رود، خانه به دوشان، به آنچه اسمش کلکته است. یا لاهور، به نخل و جذام و نور سحری» (ص ۲۶)

نویسنده کار را در این جا به پایان نمی رساند. او بر آن است که بی اساسی و دوره اضمحلال مدرنیته را هم به شکلی نمادین مطرح سازد. شیوه زندگی شخصیت‌های مطرح داستان چون نایب کنسول و اشترتر، به شکلی کاملاً نمادین بیانگر همین مسأله است. آنان دچار بیماری بی هویتی اند و به دلایل مختلفی از شرایط خود ناراضی هستند. این ناراضی‌ها در شخصیت نایب کنسول به شکل کاملاً علنی و در آتماری اشترتر به شکل غیر قابل محسوس مطرح شده. اشترتر بظاهر از زندگی لذت می برد و هر آنچه می خواهد انجام می دهد، اما همین مسأله و شیوه واکنش او در برابر دیگران، نشانه عدم رضایت و سردرگمی اوست. در پایان داستان، وقتی مردان فرانسوی او را به حال خود رها می کنند، تصویری که از اشترتر به دست می آید، نشانه همین مدعاست.

«از باغ می آیند بیرون. پشت سرشان دری توی خانه باز می شود. آتماری اشترتر بیرون می آید، آنها را در پشت نرده ها نمی بیند، می رود سمت دریا... در حاشیه دریا ردیف پلاژها دیده می شود و پایه های قطور سیمانی که حافظ توریهای سیمی اند. نمی رود نزدیک ساحل، همانجا در باریکه راه دراز می کشد، با آرنج تکیه داده به زمین و گونه نهاده بر کف دست، انگار در حال مطالعه باشد. ریگ جمع می کند و می باشد به اطراف... همان طور آنجا می ماند.»

(ص ۱۸۴)
او پلانکلیم و از موقعیتش ناراضی است. مردان فرانسوی او را رها کرده اند و او تنها مانده است. راوی در جای دیگر می گوید:

«از رفتن می ماند چارلز روست، پیش از هر چیز اشکهای آتماری اشترتر را می بیند.»

(ص ۱۸۶)
بیان بیهویتی و روحیه بیمارگونه افراد داستانی، هم از جنبه سیاسی می تواند مطرح گردد و هم می تواند نمادی از اضمحلال

دوره مدرنیته به حساب آید. این افراد همچنین نمادی از انسان‌های بیدین هستند که در دوره نوگرایی دچار تلاطم روحی گشته اند. هیچ اشاره ای در طول داستان به اعتقادات و باورهای دینی افراد نمی شود؛ در حالی که مکتوبات ذهنی نایب کنسول بدقت و با ریزبینی خاصی به تصویر درآمده است. او پراحتی از مشکلات روانی خود صحبت می کند و در این راستا خواننده با تمام ابعاد شخصیتی او آشنا می شود، اما در تمامی مراحل شناخت هویت این فرد بهیویت اشارتی هر چند کوتاه به اعتقادات مذهبی او نمی شود، به گونه ای که خواننده احساس می کند او و سایرین لائیک هستند.

باید این نکته را به یاد آورد که در دوره نوگرایی و پس از آن، این طرح باب شد که مقوله مذهب جزئی از حکایات و افسانه ها به حساب می آید. آنان بر این باورند که جهان هستی به شکل مستقل و بدون حضور خداوند درک گردد. افراد بیماری چون نایب کنسول و اشترتر جهان را پوچ نمی پندارند، بل که آنان صرفاً در سردرگمی عظیمی گرفتارند و یکی می شود نایب کنسول که به بیماری خودآزاری مبتلاست و نمی تواند با جنس مخالف ارتباط داشته باشد و مدام هذیان می گوید؛ و دیگری می شود آتماری اشترتر که بیمحابا در پی خوشگذرانی و ارتباط با مردم است. این دو تن یک راه را می روند، اما به دو شیوه کاملاً متضاد. نقش علوم اجتماعی و روانشناسی به منظور تبیین و شناسائی تحولات کمی و کیفی دوره ها می تواند تلاشی باشد برای یافتن علل بیماری انسان مدرن. درحقیقت این انسان بیمار قرن نو است که در تلاطمهای روحی بسیار قرار گرفته و تمامی این ماجراها با روی کار آمدن تحولات اجتماعی، سیاسی و اقتصادی عظیم جهانی چون رنسانس، کمونیست، انقلاب صنعتی، جنگهای جهانی و مدرنیسم صورت پذیرفته است.

نویسنده همچنین به جامعه استعمارگران اشاره دارد و اضمحلال استعمار کهنه را به شکل نمادین مطرح می سازد. نایب کنسول همچون نماد بارز و قابل حس چنین جامعه ای است. کسب شناخت از علوم روانشناسی ما را قادر می کند که بیش از هر چیز به ریشه های بروز ناهنجاریهای بشر در قرن کنونی پی ببریم. انسان قرن کنونی نتوانسته خود را از توهمات اعتقادی، سیاسی و مذهبی بیهانند. او توانائی مقابله با حقایق را ندارد، چنان که نایب کنسول در شب میهمانی عمل کرد و از صحنه گریخت؛ در حالی که او از حقایق تلخ پیرامون خود

در ارتباط با عنصر زمان نویسنده دست به نوگرایی نزده است؛ حال آن که

روند شکل گیری حوادث به گونه خطی دنبال می شود.

مطلع است. پیوسته حضور جذامیان را پیش روی خود احساس می‌کند و زیر لب آهنگ آوای هند را با سوت می‌نوازد. او از نقش استعمارگران در جهان سوم مطلع است و به شکل نمادین اعتراض خود را مطرح می‌سازد. در واقع او که نمادی از انسان وامانده قرن حاضر است، نمی‌داند چه گونه بر مصائب و مشکلات خود فائق آید. انسان مدرنیته تنهاست، همچون نایب کنسول که از تنهایی خود بسیار رنج می‌برد. این انسانها که همگی دست پرورده جامعه خود هستند، از هم جدا هستند و رابطه شان با یکدیگر آمیخته به تنش است و گاه حاضرند شینی را به جای یکدیگر جایگزین کنند.

«نایب کنسول فرانسه در لاهور دوباره تنها شده است.» (ص ۱۲۱)

«نایب کنسول حسین راه رفتن آهنگ آوای هند را با سوت می‌زند.» (ص ۲۹)

«چارلز روست به بولوار حاشیه گنگ که می‌رسد، نایب کنسول را می‌بیند. ایستاده است جلو جذامیها و مثل چند لحظه پیش کنار محوطه تنیس، نگاهشان می‌کند.» (ص ۳۹)

«من او را با همین اندوهش می‌خواهم...
- وگرنه؟»

«یک شینی را می‌شود جایگزینش کرد، درختی را که او لمس کرده...» (ص ۷۰)

شخصیت پیتز مورگان از دیگران طبیعیتز جلوه می‌کند. او در این داستان آفریده شده تا روایتگر اوضاع و احوال مردم تحت استعمار باشد. شرح زندگی این افراد نمی‌تواند و نباید از زبان راوی آن هم به طور مستقیم و از زبان استعمارگرانی چون سفیر، چارلز روست، و حتی نایب کنسول به خواننده منتقل شود. به همین دلیل به شکلی کاملاً نمادین شخصیت دختر گول خورده در چارچوب داستان قرار می‌گیرد تا ماحصل کنش سیاسی استعمارگران به نمایش درآید.

نکته جالب، تشابهی است که میان دختر وامانده و طردشده از خانواده با آتماری اشتتر وجود دارد. اشتتر نیز همچون آن دختر بازبچه دست مردان قرار می‌گیرد. او نیز درمانده و سرگردان است؛ به همین دلیل در بخشی از داستان، پیتز مورگان به شکلی کاملاً علنی بیان می‌کند که شخصیت دختر قهرمان داستانش را از شخصیت اشتتر برداشته است.

«زن گدا جوانتر از آن دختری است که آتماری اشتترتر می‌گوید. با این حال پیتز مورگان در روایت خود، دوره‌ای از زندگی آتماری اشتترتر را در قالب این زن گدا ارائه داده است.» (ص ۶۲)

اما درباره مناسبات علی حاکم بر داستان و شکل گیری ارتباط منطقی میان عناصر داستانی، باید اذعان داشت که این رمان بسیار ملموس و باورپذیر است. نویسنده توانسته تمامی سازه‌های داستانی را در حوزه عمل به کار گیرد و به شخصیت‌های داستانی، اشیاء و محیط پیرامون منطقه شرق معنای فراحسی و نمادین دهد. بدین شیوه است که بن مایه‌های نهفته در اثر،

بتدریج خود را در بطن داستان نشان می‌دهند.

درباره در توصیف محیط بسیار تأکید می‌ورزد. شوق در تصویرگری محیط و بیان انواع درختان، جلگه‌ها، باتلاقها و کریشها این امکان را می‌دهد تا خواننده برآستی خود را در منطقه بومی هندوستان احساس کند. نویسنده برای انتقال پیام خود به چنین حسی احتیاج دارد. از نکات بارز و ارزشمند هنر نویسنده، ایجاز در کلام و توصیف صحنه‌های برشخورد است؛ همچون دوربینی سینمایی که از صحنه کوتاهی به صحنه کوتاه دیگری در حرکت است. نقش و اهمیت کار مترجم اثر نیز در این راستا کاملاً مشهود است. استفاده بجای واژگان مناسب و پرهیز هنرمندانه از تلف کردن واژگان باعث شده که خواننده بهتر بتواند با اثر ارتباط برقرار کند، اما نکته قابل توجه جابجائی در ساختار جملات است که در این ساختار، صفات، افعال و اسامی به شکل غیر متعارفی در کنار هم قرار گرفته‌اند. دلیل آن هم این است که مترجم قصد داشته سبک نگارشی نویسنده را که شاید متأثر از مکتب مدرنیسم است، حفظ کند.

نکته دیگر نیز استفاده بیش از حد، از عنصر نماد است. طرح شخصیتها، جامعه‌ای که در آن زندگی می‌کنند، و حتی عملکرد آنان - همان طور که بیان شد - نمادین است. نویسنده در این ارتباط حتی از عنصر فضا سازی سود جست و با آوردن فضاهای سرد، ناامن و خطرناک نوعی بنمایه داستان خود را تقویت کرده است. نویسنده بشدت ذوق تصویرگری محیط طبیعی منطقه شرق را به شیوه جادویی و فراسوئی دارد. نمادهای به کار گرفته شده عبارتند از:

باتلاق که نمادی از فرو رفتن است و شرایط مردم ستمدیده را نشان می‌دهد و از سوی دیگر می‌تواند نمادی از افرادی باشد که اسیر ورطه مدرنیته گشته‌اند.

آب گل آلود که باز خوف انگیز، ناامن و کیف است.

بیغوله متروک که می‌تواند نمادی از تنهایی انسان به طور اعم و انسانهای زجر کشیده تحت ستم به طور اخص باشد.

گرسنگی دختر، بیانگر گرسنگی تمامی مردم منطقه و (به شکل وسیعتری) ملل تحت استعمار است.

اتاقهای تیره و تاریک فرانسویان نیز در چند مرحله بیان شده و حکایت از درون تیره این افراد دارد. آنان از خوردن فلفل هندی که بسیار تند است، بیزارند. با این حال مجبور به خوردن آنند؛ چنان که از رفتار و اعمال ستمگرانه خود بیزارند و قدرت سرپیچی از دستورها را ندارند.

باید پذیرفت که چند محوری کردن یک داستان پیوسته برای نویسندگان ادبیات داستانی کاری بسیار سخت و صعب بوده است. داستان «نایب کنسول» با توجه به نقایصی که دربر داشته، وجوهی چندبعدی دارد که به تفصیل درباره آن سخن گفته شد. جدای از کلیه مسائل مطرحه (چه نمادین و چه ظاهری) برشهای زیبایی که از شخصیت نایب کنسول در طول داستان ارائه شد، در اوج ایجاز قرار دارد و برآستی هنر نویسنده‌گی نویسنده را در این وادی به اثبات می‌رساند.